

المپیک زنان، کارگران، همجنسگرایان و معلولان

بروس کید

درآمد: این ادعا که المپیک مدرن ادامه‌ی بازی‌های المپیک یونان باستان است تا چه اندازه صحت دارد؟ آیا این جشنواره‌ی ورزشی، همان‌طور که ادعا می‌کند، غیر سیاسی و فراگیر است؟ از جنبش‌هایی که در پی ارائه‌ی بدیل‌هایی برای المپیک بوده‌اند چه می‌دانیم؟

مقدمه

چنین ادعا می‌کنند که المپیک مدرن جشنواره‌ای ورزشی، بین‌المللی، غیرسیاسی، فراتاریخی و جهان‌شمول و مبتنی بر المپیک باستانی در المپیا است که در اواخر قرن نوزدهم توسط پیر دو کوبرتن احیا شد. المپیک ۲۰۰۴ آتن گویای تلاش برای جاودانه نمایاندن المپیک بود. برای مثال، می‌توان به تکثیر و توزیع تصاویر یونان باستان در طراحی‌ها و یادگاری‌های این بازی‌ها، کاربرد چشمگیر اسطوره‌ها و تندیس‌های یونان باستان در مراسم افتتاحیه، و برگزاری مسابقه‌های پرتاب وزنه‌ی زنان و مردان در ورزشگاهی از خاک بیرون آورده شده در المپیا اشاره کرد. کمیته‌ی بین‌المللی المپیک همواره خود را وارث میراثی کهن خوانده، در سال ۱۸۹۶ آتن را به عنوان میزبان نخستین دوره‌ی بازی‌ها برگزیده، از سال ۱۹۲۸ به هیئت اعزامی یونان اجازه داده تا در مراسم افتتاحیه پیش از دیگر کشورها به ورزشگاه وارد شود، از سال ۱۹۳۶ از طریق حمل مشعل، بازی‌های المپیک را به المپیا پیوند داده، و از سال ۱۹۶۰ با انتخاب سروده‌ی اسپيروس ساماراس و کوستیس پالاماس به عنوان سرود رسمی المپیک، فرهنگ یونان را گرامی داشته است. این کمیته با همکاری «کمیته‌ی المپیک هلنی» در آکادمی بین‌المللی المپیک (تأسیس ۱۹۶۱) به تبلیغ فرهنگ یونان باستان در میان ورزشکاران، مدیران ورزشی، مربیان تربیت بدنی و روزنامه‌نگاران پرداخته است.

در دهه‌ی اخیر، کمیته‌ی بین‌المللی المپیک با تشدید اقدامات صلح‌طلبانه‌ی خود مجمع عمومی سازمان ملل متحد را متقاعد کرده تا با صدور قطع‌نامه‌هایی از کشورهای عضو این سازمان بخواهد که امنیت سفر و شرکت ورزشکاران در بازی‌های المپیک را تضمین کنند؛ این قطع‌نامه‌ها به طور صریح به آتش‌بس در زمان برگزاری المپیک در دوران باستان اشاره می‌کند. اغلب، به‌ویژه هنگام حمل مشعل المپیک و در جلسه‌های آکادمی بین‌المللی المپیک، میان کمیته‌ی بین‌المللی المپیک و کمیته‌ی المپیک هلنی مناقشه درمی‌گیرد زیرا هر یک خود را وارث حقیقی میراث باستان می‌دانند. اما هر دو قاطعانه بر پیوستگی المپیک باستانی و مدرن و بر ایدئولوژی ورزش غیرسیاسی تأکید می‌کنند. المپیک باید از سیاست رها باشد زیرا ادعا می‌کنند که المپیک نوعی جشن فرهنگی فراتاریخی است. در حمایت از این ادعا کمیته‌ی بین‌المللی المپیک از سال ۲۰۰۰ کارزاری تبلیغی موسوم به «بزرگداشت انسانیت» را شروع کرده که از طریق آن مشاهیری نظیر نلسون ماندلا، کوفی عنان و آندریا بوچلی نظر خود درباره‌ی المپیک را با دیگران در میان می‌گذارند.

به ندرت این ادعاها را به چالش کشیده‌اند. اما چنین ادعاهایی نه تنها با تاریخ همخوانی ندارد بلکه به مغشوش کردن روابط قدرت مضمحل در المپیک باستانی و مدرن و به حاشیه‌راندن یا حتی محو رهیافت‌های برابری طلبانه‌تر به فعالیت جسمانی یاری می‌رساند. این دعاوی ما را از بحث و بررسی دیگر گزینه‌های موجود در جنبش المپیک باز می‌دارد.

من به حمایت از جنبش المپیک افتخار می‌کنم. به نظر من، این جنبش نقش مهمی در پیشرفت تاریخی داشته است. اما در عین حال عقیده دارم که اگر این جنبش به مغشوش کردن تاریخ خود و محو آمل و آرزوها و دستاوردهای دیگر جنبش‌ها ادامه دهد از ایفای رسالت خود به عنوان «عامل تغییر» بشردوستانه بازخواهد ماند. ما باید گره از تاریخ المپیک بگشاییم تا دریابیم که مفروضات تاریخی، احتمالاتی بیش نیست. در این صورت، خواهیم فهمید که ساختارهای کنونی و نابرابری اجتماعی تنها یکی از احتمالات ممکن است و خلاقیت و اندیشه‌ی انتقادی آدمیان مجال بروز پیدا خواهد کرد.

پیر دو کوبرتن، بر خلاف آنچه ادعا می‌کرد، المپیک باستانی را احیا نکرد بلکه به پروژه‌ای کاملاً مدرن رنگ و لعابی باستانی داد. او نه اولین و نه تنها کسی بود که چنین کرد. در قرن‌های هجدهم و نوزدهم، رقابت‌ها و رویدادهایی فرهنگی با نام «المپیک» در انگلستان، فرانسه، سوئد، کانادا، آلمان و یونان برگزار می‌شد که همگی از سنت باستانی به عنوان وسیله‌ای برای تحقق اهداف مدرن بهره می‌بردند. برای مثال، در سال ۱۷۹۶، وراث انقلاب فرانسه المپیک شادمانی را در پاریس برگزار کردند تا بر برابری نظام جدید صحنه گذارند. همه‌ی شهروندان می‌توانستند در این مسابقه‌ها شرکت کنند- البته فقط همه‌ی شهروندان مذکر. در سال ۱۸۴۴، نخستین المپیک مونترال برای نمایش مردانگی طبقه‌ی در حال رشد تاجران انگلیسی-کانادایی برگزار شد.

پیر دو کوبرتن ابتدا به احیای سنت باستانی علاقه نداشت و دل‌مشغول احیای فرانسه پس از شکست خفت‌بار در جنگ فرانسه و پروس بود. او جوانان فرانسه را از نظر جسمانی ضعیف و از لحاظ اخلاقی منحط می‌دانست و خواهان افزایش زمان تربیت بدنی در مدرسه‌ها بود. وی پس از سفر به آلمان، انگلستان، آمریکا و کانادا به این نتیجه رسید که بهترین تربیت بدنی را در مدرسه‌های پسرانه‌ی طبقه‌ی بالای بریتانیا می‌توان یافت. او اهمیت مسابقه‌های ورزشی دانشگاهی در بهترین دانشگاه‌های آمریکا و کانادا را مؤید نظر خود می‌شمرد. مطالعه‌ی رمان پر فروش روزهای مدرسه‌ی تام براون (۱۸۵۷)، اثر تامس هیوز، نویسنده‌ی سوسیالیست مسیحی، بر نگرش دو کوبرتن به ورزش به شدت تأثیر گذاشت و سبب شد که برای ورزش نقشی تربیتی قائل شود. در عین حال، او از انترناسیونالیسم بشردوستانه‌ی ناشی از «مرحله‌ی جهش جهانی شدن» متأثر بود. همان‌طور که رولاند رابرتسون، جامعه‌شناس نامدار، نشان داده، تأسیس سازمان‌هایی نظیر صلیب سرخ بین‌المللی و پیشاهنگی پسران، اختراع زبانی جهانی (اسپرانتو)، ابداع جایزه‌های جهانی (از جمله جوایز نوبل) و برگزاری نمایشگاه‌های جهانی در همین مرحله رخ داد. هر چند دو کوبرتن ابتدا در پی بهبود تناسب‌اندام جوانان فرانسوی بود اما به تدریج از منظری بیش‌ازپیش انترناسیونالیستی به ورزش بها داد. در سال ۱۸۹۰، پس از دیدار با دکتر دابلیو. پی. بروکس، بنیانگذار بازی‌های المپیک ونلاک در انگلستان، دو کوبرتن دریافت که المپیک مدرن وسیله‌ی مناسبی برای ترویج بشردوستی ورزشی بین‌المللی است. در آن زمان، حفاری‌های باستان‌شناسان و کشف محل‌هایی نظیر المپیا به علاقه‌ی فزاینده‌ی اروپایی‌ها به دوران باستان انجامیده بود. برای مثال، در نمایشگاه جهانی پاریس

(۱۸۹۰) ماکتی از ورزشگاه، معابد و تندیس‌های المپیا در اوج محبوبیت‌اش در قرن دوم میلادی به نمایش درآمد. دو کوبرتن نظرات خود درباره‌ی ورزش و تعلیم و تربیت را به المپیک باستان آمیخت. این پیوند موفقیت‌آمیز بود زیرا ادعای جذاب پیوستگی تاریخی با دوران باستان به انحراف افکار عمومی از اشراف سالاری، پدرسالاری و اروپامحوری دو کوبرتن انجامید و دولت‌ها و شرکت‌های تجاری از او حمایت کردند.

بازی‌های المپیک تنها یکی از انواع فعالیت بدنی در ۲۵۰۰ سال قبل بود. افزون بر این، بسیاری از دعاوی مربوط به پیوند میان المپیک مدرن و باستانی بی‌اساس است. المپیک باستانی جزئی از مراسم دینی یونانی‌ها بود. و تنها مردان مجاز به شرکت و تماشای آن بودند و هر زن متأهلی که از این قانون پدرسالارانه تخطی می‌کرد، اعدام می‌شد. آرمان‌های امروزی روحیه‌ی ورزشکاری و بازی جوانمردانه به نظر یونانیان باستان خنده‌دار بود. در بازی‌های المپیک باستانی ایمنی و انصاف مهم نبود. در آن زمان چیزی شبیه به اوزان کنونی وجود نداشت و ورزشکارانی با وزن‌های گوناگون با یکدیگر رقابت می‌کردند. مسابقه تا شکست یکی از دو طرف ادامه می‌یافت، و بهترین ورزشکاران می‌کوشیدند از طریق جنگ روانی روحیه‌ی رقیب را خراب کنند تا مسابقه‌ای واقعی در کار نباشد. بر خلاف امروز، یونانیان باستان به ارزش ذاتی شرکت در مسابقه و تبریک گفتن به رقیب عقیده نداشتند. تنها هدف آنها پیروزی بود. کمیته‌ی بین‌المللی المپیک اغلب از «آتش‌بس المپیکی» در یونان باستان سخن می‌گوید اما واقعیت این است که یونانی‌های باستان فکر نمی‌کردند که المپیک می‌تواند به جنگ پایان دهد. تنها علت برقراری آتش‌بس موقت این بود که جنگ بازی‌ها را مختل نسازد.

در واقع، المپیک باستانی ثمره‌ی جنگ بود. مدت‌ها پیش از نخستین بازی‌های رسمی المپیک، مسابقه‌های مشت‌زنی و کشتی، ارابه‌رانی، دو، پرش، پرتاب دیسک، و پرتاب نیزه جزئی از تمرین‌های نظامی یونانی‌ها بود. به قول هومر، بازی‌های ورزشی آمادگی برای جنگ، و جنگ آمادگی برای بازی‌های ورزشی بود. این فعالیت‌ها برای ایجاد دولت‌شهرهای مبتنی بر برده‌داری و پدرسالاری ضروری بود. اکثر مردان و تقریباً همه‌ی زنان در یونان باستان برده بودند. حتی در آتن دموکراتیک ۵۰-۴۰ درصد از جمعیت برده بودند. بازی‌های المپیک، که تنها مردان آزاد مجاز به شرکت در آن بودند، این نظام قدرت را تحکیم می‌کرد. حتی پس از تخصصی شدن ورزش و قطع ارتباط مستقیم آن با جنگ، المپیک همچنان نماد مردسالاری و اشراف‌سالاری در یونان باستان بود. بر خلاف ادعای بی‌اساس رایج، ورزش در یونان باستان به سیاست ربط داشت. حاکمان دولت‌شهرها به قهرمانان شهر صله و انعام فراوان می‌دادند زیرا پیروزی ورزشکاران به اعتبار حکمرانان می‌افزود.

امروز زن و مرد، از هر طبقه، دین و کشوری در المپیک با یکدیگر رقابت می‌کنند. اما در بخش عمده‌ای از تاریخ، چنین نبوده است. ممنوعیت‌های آشکار، موانع اقتصادی ناشی از قانون آماتوریزم، محدودیت‌های ناشی از استعمار، شعار المپیک (سریع‌تر، بلندتر، قوی‌تر)، رقابت ملی، و سلطه‌ی شرکت‌های تجاری از حضور زنان، کارگران، و شهروندان کشورهای درحال توسعه جلوگیری می‌کرده است. همین امر آشنایی با تاریخ نسبتاً ناشناخته‌ی جنبش‌های بدیل المپیک را ضروری می‌سازد.

المپیک زنان

زنان همیشه مجبور بوده‌اند که با تلاش فراوان در ورزش و المپیک برای خود جا بازکنند. ورزش مدرن را سازمان‌هایی توسعه دادند که در انحصار مردان بودند و به پرورش و تجلیل مردانگی اختصاص داشتند. اکثر ورزشکاران و مسئولان اولیه‌ی ورزش مدرن آلوده به تعصبات ویکتوریایی بودند و مشارکت زنان در ورزش را مغایر با قوانین طبیعت می‌دانستند، و با وضع ممنوعیت‌ها و تمسخر، زنان را از ورزش بازمی‌داشتند. افزون بر این، با استناد به «فیزیولوژی اخلاقی» می‌گفتند که فعالیت جسمانی شدید از تندرستی مادران می‌کاهد. خانه‌داری، بچه‌داری، و کار در مزارع، کارگاه‌ها و کارخانه‌ها از حضور اکثریت عظیمی از زنان در ورزش جلوگیری می‌کرد. با وجود این، در اکثر کشورهای غربی دختران و زنان به تدریج به ورزش روی آوردند. در اوایل قرن بیستم، وقتی مربیان تربیت بدنی به منافع ورزش برای زنان پی بردند و تربیت بدنی در مدرسه‌های دخترانه مرسوم شد، شمار زنان علاقمند به ورزش بیش از پیش افزایش یافت. تا پایان جنگ جهانی اول، زنان تقریباً در همه‌ی رشته‌های ورزشی مهارت یافتند. در اکثر کشورهای غربی، زنان مجبور بودند که با تأسیس، اداره و تأمین هزینه‌ی سازمان‌های ورزشی زنانه برای خود فرصت بیافرینند. موضع رسانه‌های همگانی در برابر ورزشکاران زن خصمانه، و در بهترین حالت، تحقیرآمیز بود. با این همه، زنان استقامت کردند و، در بسیاری از کشورها، به تدریج هواداران فراوانی یافتند.

زنان از سال ۱۹۰۰ در المپیک حاضر بوده‌اند اما تا سال ۱۹۱۲ شرکت آنها مشروط به دعوت هیئت‌های محلی برگزارکننده‌ی این بازی‌ها بود. در سال ۱۹۱۲ شرکت زنان قطعی، و تیراندازی با کمان، ژیمناستیک، شنا و اسکیت به مسابقه‌های زنان افزوده شد. البته دو کوبرتن، کمیته‌ی بین‌المللی المپیک و هیئت‌های ورزش آماتوری با اکراه به حضور زنان رضایت دادند. در واکنش به این امر، فدراسیون بین‌المللی ورزش زنان، به ریاست آلیس میلیات فرانسوی، «بازی‌های المپیک زنان» را بنا نهاد. نخستین دوره‌ی این بازی‌ها، که تنها به رقابت‌های دوومیدانی محدود می‌شد، در سال ۱۹۲۲ در پاریس برگزار و با استقبال بین‌المللی روبرو شد. دومین دوره‌ی این بازی‌ها در سوئد (گاتنبرگ ۱۹۲۶) چنان موفق بود که آن را با المپیک ۱۹۱۲ مقایسه کردند. اعتبار فزاینده‌ی دوومیدانی زنان، فدراسیون بین‌المللی ورزش آماتوری را به مذاکره با فدراسیون بین‌المللی ورزش زنان واداشت. فدراسیون بین‌المللی ورزش زنان پذیرفت که در ازای برابری جنسی در کمیته‌ی بین‌المللی المپیک و تضمین رقابت زنان در ۱۰ رشته در المپیک ۱۹۲۸، نام این رقابت‌ها را به «بازی‌های جهانی زنان» تغییر دهد. اما کمیته‌ی بین‌المللی المپیک و فدراسیون بین‌المللی ورزش آماتوری به وعده‌ی خود وفا نکردند. در المپیک ۱۹۲۸ زنان تنها در ۵ رشته رقابت کردند و عضویت در کمیته‌ی بین‌المللی المپیک در انحصار مردان باقی ماند. از ۴۶ کشور حاضر در المپیک ۱۹۲۸ آمستردام، ۲۴ کشور ورزشکاران زن را به این رقابت‌ها فرستادند اما اتحادیه‌ی ورزش آماتوری زنان انگلستان، که در آن زمان در دوومیدانی زنان سرآمد دیگر کشورها بود، این بازی‌ها را به نشانه‌ی اعتراض تحریم کرد. در سال ۱۹۳۰ فدراسیون بین‌المللی ورزش زنان، بازی‌های جهانی زنان را در پراگ برگزار کرد و چند رشته را به این رقابت‌ها افزود. تعداد رشته‌ها در دوره‌ی بعدی این بازی‌ها (لندن ۱۹۳۴) باز هم افزایش یافت. در سال ۱۹۳۵ میلیات اعلام کرد که اگر در بازی‌های المپیک سهم مساوی به زنان داده نشود فدراسیون بین‌المللی ورزش زنان، بازی‌های المپیک زنان را برگزار خواهد کرد. برای

مقابله با این تهدید، فدراسیون بین‌المللی ورزش آماتوری، اداره‌ی دوومیدانی زنان، مهم‌ترین رشته‌ی بازی‌های جهانی زنان، را در دست گرفت. رکود جهانی، ظهور فاشیسم در اروپا، تحکیم پیوند میان رسانه‌ها و آگاهی‌دهندگانی که در پی جلب توجه مردان بودند، جنبش ورزش زنان را به شدت تضعیف کرده بود. موفقیت فدراسیون بین‌المللی ورزش آماتوری در چنگ انداختن بر دوومیدانی زنان ضربه‌ی نهایی بود. فدراسیون بین‌المللی ورزش زنان منحل، و بازی‌های جهانی زنان برچیده شد.

در نتیجه، در سطح بین‌المللی مردان اداره‌ی ورزش زنان را در دست گرفتند و برای چند نسل از پیشرفت ورزش زنان جلوگیری کردند. فدراسیون بین‌المللی ورزش زنان، زنان را به رقابت در دو ۸۰۰ متر و مسافت‌های طولانی‌تر تشویق کرده بود اما کمیته‌ی بین‌المللی المپیک پس از المپیک ۱۹۲۸ دو ۸۰۰ متر زنان را از برنامه‌ی مسابقه‌های دوومیدانی حذف کرد، آن هم به این بهانه که بعضی از دوندگان بعد از عبور از خط پایان روی زمین افتاده و طوری ابراز خستگی کرده بودند که «در شأن بانوان نبود». این ممنوعیت تا المپیک ۱۹۶۰ رفع نشد. در سال‌های ۱۹۲۴، ۱۹۲۸، ۱۹۳۲ و ۱۹۳۶ فدراسیون بین‌المللی ورزش زنان همزمان با بازی‌های المپیک، جام جهانی بسکتبال را در شهرهای میزبان المپیک برگزار کرد، به این امید که این ورزش محبوب زنان به بازی‌های المپیک افزوده شود. اما کمیته‌ی بین‌المللی المپیک تا سال ۱۹۷۶ چنین نکرد.

انحلال فدراسیون بین‌المللی ورزش زنان این امکان را از بین برد که زنان بتوانند فرصت‌هایی متناسب با علاقه‌ها و نیازهای خاص خود بیافرینند و تغییرات مثبتی در ورزش، از جمله ورزش مردان، ایجاد کنند. یکی از ویژگی‌های اصلی فدراسیون بین‌المللی ورزش زنان (و دیگر سازمان‌های ورزشی زنان در فاصله‌ی دو جنگ جهانی، از جمله اتحادیه‌ی ورزش آماتوری زنان و فدراسیون ورزش آماتوری زنان کانادا) توجه به سلامتی ورزشکاران بود، امری که مردان به آن بی‌اعتنا بودند. مسئولان فمینیست ورزش زنان از «فرهنگ مخاطره‌جویی»، رایج در ورزش مردان آشکارا انتقاد می‌کردند. یکی از خواسته‌های آنها این بود که شرکت‌کنندگان در رشته‌های پرتاب وزنه، نیزه و دیسک با هر دو دست پرتاب کنند تا عضلات به طور متقارن پرورش یابد. در پی انحلال فدراسیون بین‌المللی ورزش زنان و فدراسیون‌های ملی مشابه آن تنها شمار بسیار اندکی از نهادها و سازمان‌های زنانه باقی ماند و زنان از بسط و گسترش دیدگاه فمینیستی در ورزش بازماندند. امروز مشارکت زنان در ورزش بیش از پیش افزایش یافته اما هنوز اکثر مدیران و مسئولان ورزش را مردان تشکیل می‌دهند و تا تحقق برابری جنسی در کمیته‌ی بین‌المللی المپیک و فدراسیون‌های بین‌المللی راه درازی باقی مانده است. با این همه، نسل‌های جدید ورزشکاران زن به تلاش در این راه ادامه می‌دهند.

المپیک کارگران

المپیک کارگران ثمره‌ی جنبش ورزشی کارگران بود که در دهه‌ی ۱۸۹۰ در آلمان پدید آمد. جنبش ورزشی کارگران از یک طرف حاصل تلاش احزاب سوسیالیستی و اتحادیه‌های کارگری برای ایجاد فرهنگ خاص طبقه‌ی کارگر، و از طرف دیگر معلول سیاست‌ها و روش‌های انحصارطلبانه‌ی سازمان‌های ورزش آماتوری بود که دو کورتن با تکیه بر آنها بازی‌های المپیک را سازمان‌دهی کرد. قوانین ورزش آماتوری با وضع ممنوعیت‌های آشکار، طبقه‌ی کارگر را از فعالیت در رشته‌هایی نظیر قایقرانی محروم می‌کرد یا با ممنوع شمردن دریافت

دستمزد و جایزه‌های مالی از میل و رغبت کارگران به شرکت در رقابت‌های ورزشی می‌کاست. در واکنش به این امر، اتحادیه‌های کارگری و احزاب سوسیالیستی در کانادا، ژاپن، آمریکا، استرالیا و اروپا به تأسیس باشگاه‌ها و فدراسیون‌های ورزشی پرداختند تا فرصتی برای تفریح و سرگرمی کارگران فراهم کنند. آنها خواهان کاهش ساعت‌های کار، مرخصی قانونی سالانه با حقوق، بیمه‌ی درمانی دولتی، و رفع تبعیض در ورزش و سرگرمی بودند. آنها می‌خواستند به کارگران فرصت دهند تا به فعالیت جسمانی‌ای متناسب با آمال و آرزوهای طبقه‌ی کارگر و متمایز از «ورزش بورژوازی» تجاری بپردازند. «سازمان بین‌المللی ورزش‌های کارگران سوسیالیست»، که به «سازمان بین‌المللی ورزش لوسرن» شهرت یافت، در سال ۱۹۱۳ تأسیس شد. پس از ایجاد اتحاد جماهیر شوروی و تجزیه‌ی جنبش سوسیالیستی بین‌المللی به دو اردوگاه متخاصم کمونیستی و سوسیالیستی، کمونیست‌ها از سازمان بین‌المللی ورزش لوسرن جدا شدند و «سازمان بین‌المللی ورزش سرخ» را تأسیس کردند. در سال ۱۹۳۰ هر یک از این دو سازمان ادعا می‌کرد که چهار میلیون عضو دارد. سازمان بین‌المللی ورزش لوسرن هر شش سال یک‌بار المپیک‌های تابستانی و زمستانی کارگران را برگزار می‌کرد، در حالی که سازمان بین‌المللی ورزش سرخ جشنواره‌ی بین‌المللی ورزشی خود، موسوم به اسپارتاکیاد، را هر چهار سال یک‌بار برگزار می‌کرد.

احتمالاً المپیک کارگران فراگیرترین رقابت بین‌المللی‌ای بود که تا آن زمان برگزار شده بود. نخستین دوره‌ی «بازی‌های بین‌المللی کارگران» در سال ۱۹۲۱ در پراگ برگزار شد. در اولین «المپیک کارگران» که در سال ۱۹۲۵ در فرانکفورت برگزار شد، ۱۵۰۰۰۰ ورزشکار و تماشاگر از ۱۹ کشور شرکت کردند. در همان سال، المپیک زمستانی کارگران در شرایبرهاو در آلمان برگزار شد. دومین المپیک کارگران که در سال ۱۹۳۱ در وین برگزار شد ۸۰۰۰۰ ورزشکار از ۲۶ کشور را به خود جذب کرد و بیش از ۲۵۰۰۰۰ تماشاگر داشت. در مقایسه باید گفت که در المپیک ۱۹۳۲ لس آنجلس تنها ۱۰۴۸ ورزشکار شرکت کردند. هر چند برنامه‌ی المپیک کارگران به المپیک دو کوبرتن شبیه بود اما تفاوت‌های مهمی میان این دو وجود داشت. هر کسی، فارغ از توانایی‌اش، می‌توانست در المپیک کارگران شرکت کند. اگر چه بر سر دستیابی به مدال‌ها رقابت شدیدی میان کارگر-ورزشکاران زبده وجود داشت اما اکثر شرکت‌کنندگان صرفاً برای تفریح و سرگرمی مسابقه می‌دادند. اکثر کارگران از طرف باشگاه‌های ورزشی در این بازی‌ها شرکت می‌کردند و عضو تیم ملی نبودند زیرا اولویت با همبستگی بین‌المللی طبقه‌ی کارگر بود و نه منافع ملی. زنان را به شدت به شرکت در این رقابت‌ها تشویق می‌کردند. در دومین المپیک کارگران در وین (۱۹۳۱) ۲۵۰۰۰ زن شرکت کردند، در حالی که تعداد ورزشکاران زن در المپیک ۱۹۳۲ لس آنجلس تنها ۱۰۷ نفر بود. از دیگر برنامه‌های المپیک کارگران می‌توان به جشنواره‌ی ورزشی کودکان، مسابقه‌های دوستانه، نمایش، و ورزش‌های دسته‌جمعی اشاره کرد.

محبوبیت این بازی‌ها دولت‌های غربی و سازمان‌های ورزش آماتوری را به مقابله با آن واداشت. اسپارتاکیادها به المپیک کارگران شبیه بودند اما از نظر ایدئولوژیک به شدت از اتحاد جماهیر شوروی حمایت می‌کردند. در پی سرکوب اتحادیه‌های کارگری و باشگاه‌های ورزشی کارگری در آلمان نازی، سازمان بین‌المللی ورزش لوسرن و سازمان بین‌المللی ورزش سرخ تصمیم گرفتند که با همکاری یکدیگر «بازی‌های المپیک خلق» را در سال ۱۹۳۶ در بارسلون برگزار کنند. هدف از این کار اعتراض به تصمیم کمیته‌ی بین‌المللی المپیک مبنی بر برگزاری المپیک در آلمان بود اما این بازی‌ها لغو شد زیرا درست در صبح روز مراسم افتتاحیه جنگ داخلی اسپانیا آغاز

شد. آخرین دوره‌ی المپیک کارگران در سال ۱۹۳۷ در آنتورپ برگزار شد. قرار بود که دوره‌ی بعدی این بازی‌ها در سال ۱۹۴۳ در هلسینکی برگزار شود اما شروع جنگ جهانی دوم مانع از این امر شد.

امروز تنها سایه‌ای از جنبش ورزش کارگران، آن هم در کشورهای معدودی نظیر بلژیک، فنلاند و ایتالیا، باقی مانده است. در اکثر کشورها جنگ جهانی دوم به کشته و پراکنده شدن رهبران این جنبش و نابودی باشگاه‌ها انجامید. پس از جنگ، اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اقماری‌اش به ورزش حرفه‌ای روی آوردند تا «هواداران سرمایه‌داری را در بازی خود شکست دهند» اما با این کار به سنت فراگیر و سرفراز ورزش کارگری پشت کردند. هواداران المپیک در سراسر دنیا از جزئیات تاریخ المپیک دوکوبرتن آگاهی دارند اما تجربه‌ی چشمگیر المپیک کارگران و اسپارترتاکیاها از یاد رفته است. روح جنبش ورزش کارگران را هنوز می‌توان در جنبش «ورزش برای همه» و در منشورهای بین‌المللی‌ای که ورزش را نوعی حق می‌خواند، دید. اما افول جنبش ورزش کارگران دنیا را از یکی از حامیان خلاق و پرشور برابری ورزشی محروم کرد.

بازی‌های قوای نوظهور

پس از جنگ جهانی دوم، کشورهای آسیای جنوب شرقی برای رهایی از سلطه‌ی استعمار مبارزه می‌کردند. به نظر رهبران سیاسی این منطقه، ورزش می‌توانست به ملت‌سازی و وحدت آسیایی کمک کند. بنابراین، «بازی‌های آسیایی» را بنا نهادند. نخستین دوره‌ی این بازی‌ها در سال ۱۹۵۱ در دهلی نو، و دوره‌های بعدی در سال‌های ۱۹۵۴، ۱۹۵۸ و ۱۹۶۲ برگزار شد. اما وقتی اندونزی به ورزشکاران تایوان و اسرائیل اجازه نداد تا در بازی‌های آسیایی سال ۱۹۶۲ در جاکارتا شرکت کنند کمیته‌ی بین‌المللی المپیک عضویت اندونزی در جنبش المپیک را به حال تعلیق درآورد. تصمیم کمیته‌ی بین‌المللی المپیک، که ظاهراً تقلیدی طوطی‌وار از سیاست خارجی آمریکا بود، میل به تأسیس جنبش سیاسی ضدامپریالیستی برای پیشبرد منافع کشورهای جهان سوم را تشدید کرد. سوکارنو، رئیس‌جمهور اندونزی، «بازی‌های قوای نوظهور» را برای متحد کردن کشورهای آسیایی، آفریقایی، سوسیالیستی و آمریکای لاتین، و «برهم‌زدن توازن قوا در جهان و تضعیف سلطه‌ی اقتصادی جهانی کشورهای صنعتی» بنا نهاد. او امیدوار بود که این بازی‌ها زمینه‌ی تشکیل کنفرانس سیاسی کشورهای درحال توسعه و تأسیس نهادی مشابه سازمان ملل برای این کشورها را فراهم کند. نخستین دوره‌ی این بازی‌ها در سال ۱۹۶۳ در جاکارتا برگزار شد. علاوه بر ورزش‌های غربی، ورزش‌های بومی آسیا هم در این مسابقه‌ها گنجانده شد. یکی از شرکت‌کنندگان مهم در این بازی‌ها جمهوری خلق چین بود که در آن زمان در بازی‌های المپیک شرکت نمی‌کرد. کمیته‌ی بین‌المللی المپیک تهدید کرد که کشورهای حاضر در بازی‌های جاکارتا را از شرکت در المپیک ۱۹۶۴ توكيو محروم خواهد کرد. به رغم این تهدید، ۴۸ کشور، از جمله ژاپن، در این رقابت‌ها شرکت کردند. حضور ژاپن و تهدید کشورهای عربی به تحریم المپیک ۱۹۶۴، کمیته‌ی بین‌المللی المپیک را به عقب‌نشینی واداشت و تعلیق عضویت اندونزی را لغو کرد.

مخالفت یکپارچه‌ی کشورهای جهان اول و سرنگونی سوکارنو در سال ۱۹۶۵ (با کمک سیا) سبب شد که کنفرانس قوای نوظهور هرگز برگزار نشود. مسئولان ورزش چین در دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ در فکر سازمان‌دهی رقابت‌هایی به جای بازی‌های المپیک بودند اما بازی‌های قوای نوظهور دیگر برگزار نشد.

کمیته‌های المپیک کشورهای جهان سوم دوباره مقهور سلطه‌ی کشورهای غربی عضو کمیته‌ی بین‌المللی المپیک شدند. در سال ۱۹۷۶، وقتی که کمیته‌ی بین‌المللی المپیک سرگرم بحث درباره‌ی سفر جنجالی تیم راگبی نیوزیلند به آفریقای جنوبی بود، ۴۵ کمیته‌ی ملی المپیک کشورهای آفریقای جنوبی تنها ۷ عضو در کمیته‌ی بین‌المللی المپیک داشتند. بدترین که ۲ نفر از این ۷ نفر، سفیدپوست طرفدار آپارتاید بودند که یکی از آنها اهل آفریقای جنوبی بود. ۲۹ کشور آفریقای جنوبی به نشانه‌ی اعتراض المپیک مونترال را تحریم کردند و ایده‌ی تأسیس بازی‌های ضدامپریالیستی جهان سومی بار دیگر مطرح شد. اما اعتراض‌ها فروکش کرد زیرا فیفا و فدراسیون بین‌المللی ورزش آماتوری کمیته‌ی بین‌المللی المپیک را متقاعد کردند که به کارزار مبارزه با آپارتاید بپیوندند. در سال ۱۹۷۸ چین عضو کمیته‌ی بین‌المللی المپیک شد و احتمال برگزاری بازی‌های کشورهای جهان سوم از بین رفت. شاید بتوان گفت که بازی‌های قوای نوظهور بهترین راه‌حل نابرابری‌های عظیم در اقتصاد و ورزش جهان نبود اما این بازی‌ها مسئله‌ی مشارکت کشورهای جهان سوم را در کانون افکار عمومی دنیا قرار داد. محکومیت این بازی‌ها از سوی کمیته‌ی بین‌المللی المپیک بار دیگر نشان داد که ادعای این کمیته در مورد جهان‌شمولی تا چه اندازه بی‌اساس است.

المپیک همجنسگرایان و معلولان

نخستین دوره‌ی بازی‌های پارالمپیک، موسوم به «بازی‌های استوک مندیویل»، در سال ۱۹۴۸ در آیلزبری در انگلستان برگزار شد. سر لودویگ گاتمن این رقابت‌ها را برای بیماران آسیب‌دیده‌ی نخاعی ترتیب داده بود. دو دوره‌ی بعدی این بازی‌ها در سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۵۶ در انگلستان برگزار شد. سر لودویگ گاتمن امیدوار بود که مسابقه‌های ورزشکاران معلول در کنار بازی‌های المپیک برگزار شود و سرانجام به صورت یکی از رویدادهای ورزشی اصلی درآمد. آرزوی گاتمن در سال ۱۹۶۰ برآورده شد و بازی‌های پارالمپیک برای اولین بار پس از المپیک دو کوبرتن در رم برگزار شد. این بازی‌ها به تدریج گسترش یافت و ورزشکارانی با معلولیت‌های حسی، ذهنی و جسمی در آن به رقابت پرداختند. در سال ۲۰۰۰ رئیس کمیته‌ی بین‌المللی پارالمپیک به عضویت کمیته‌ی بین‌المللی المپیک درآمد.

جنبش پارالمپیک یکی از عوامل مؤثر در ایجاد تغییرات مفید بوده است. از همه مهم‌تر این که نگرش اکثر مردم به توانایی را دیگرگون کرده و در تغییر قوانین به منظور حمایت از کسانی که زمانی ناتوان یا ازکارافتاده خوانده می‌شدند، نقش داشته است. بخشی از راهبرد این جنبش برای «عادی‌سازی» ورزش معلولان این بوده که همچون جنبش دو کوبرتن بر رقابت ورزشکاران زنده تأکید کند. اما این راهبرد پرمخاطره است زیرا تمرکز بر رقابت جایی برای تأکید بر ورزش به مثابه‌ی «حق» باقی نمی‌گذارد.

در سال ۱۹۸۲ تام وادل، ورزشکار رشته‌ی ده‌گانه و عضو تیم دوومیدانی آمریکا در المپیک ۱۹۶۸ مکزیکو سیتی، بازی‌های همجنسگرایان را بنا نهاد. او که منتقد تبعیض جنسی، نژادپرستی، ملی‌گرایی و نخبه‌گرایی المپیک بود می‌خواست محیط ورزشی‌ای بیافریند که فراگیر باشد. او به‌ویژه خواهان ایجاد محیط مساعدی برای رقابت همجنسگرایان، دوجنسی‌ها و ترنس‌چندرها بود. او ابتدا می‌خواست این رقابت‌ها را «المپیک همجنسگرایان» بنامد اما پس از تهدید کمیته‌ی ملی المپیک آمریکا به اقامه‌ی دعوا، این مسابقه‌ها را

«بازی‌های همجنسگرایان» نامید. اولین و دومین دوره‌ی این بازی‌ها در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۶ در سان فرانسیسکو برگزار شد. تعداد ورزشکاران از ۱۳۵۰ نفر در سال ۱۹۸۲ به ۳۵۰۰ نفر در سال ۱۹۸۶ افزایش یافت. در دومین دوره‌ی این بازی‌ها کنفرانس‌ها و کنسرت‌هایی برگزار شد، فیلم‌هایی نشان داده شد و نمایش‌هایی اجرا شد. در سومین دوره‌ی این بازی‌ها که در سال ۱۹۹۰ در ونکوور برگزار شد ۷۵۰۰ ورزشکار از ۳۹ کشور در رویدادهای ورزشی، و بیش از ۲۰۰۰ نفر در رویدادهای فرهنگی شرکت کردند. در این دوره برای نخستین بار رکوردهای ملی و بین‌المللی ورزشکاران حاضر در این رقابت‌ها از سوی نهادهای بین‌المللی ورزشی به رسمیت شناخته شد. وادل در سال ۱۹۸۷ درگذشت اما تأسیس فدراسیون بازی‌های همجنسگرایان، که ۵۵ عضو منتخب دارد، استمرار این بازی‌ها را تضمین کرده است. در بازی‌های سال ۱۹۹۴، که در نیویورک سیتی برگزار شد، ۲۵۰۰۰ تماشاگر شاهد رقابت ۱۰۰۰۰ ورزشکار از ۴۰ کشور بودند. در بازی‌های سال ۱۹۹۸، که در آمستردام برگزار شد، سهم زنان ورزشکار از ۳۵ درصد به ۴۲ درصد رسید و ۲۳۸ ورزشکار کشورهای غیرغربی با حمایت مالی فدراسیون بازی‌های همجنسگرایان در این رقابت‌ها شرکت کردند. در این دوره شطرنج، دارت و بازی ورق را هم به مسابقه‌ها افزودند تا افراد ضعیف‌تر و بیمار هم بتوانند در این بازی‌ها شرکت کنند. پس از بازی‌های سال ۲۰۰۲ که در سیدنی برگزار شد، این جنبش دچار دودستگی شد. این امر به تشکیل سازمان دیگری به نام «اتحادیه‌ی بین‌المللی ورزش همجنسگرایان» انجامید که تاکنون سه دوره از «بازی‌های جهانی» را در مونترال (۲۰۰۶)، کپنهاگ (۲۰۰۸) و انتورپ (۲۰۱۳) برگزار کرده است. در این مدت، فدراسیون بازی‌های همجنسگرایان هم به برگزاری «بازی‌های همجنسگرایان» در شیکاگو (۲۰۰۶)، کلن (۲۰۱۰) و کلیولند و اکرون (۲۰۱۴) ادامه داده است.

سخن آخر

المپیک دو کویرتن بخش مهمی از فرهنگ جهان است. میلیاردها نفر این بازی‌ها را می‌بینند و از آن الهام می‌گیرند. اما ادعاهای کمیته‌ی بین‌المللی المپیک درباره‌ی جهان‌شمولی و پیوستگی تاریخی میان المپیک مدرن و باستانی به شدت ایدئولوژیک، جانبدارانه و نادرست است. همان طور که در این مقاله نشان دادم، المپیک مدرن تنها بعضی از کوشش‌های انسانیت برای تعامل از طریق فرهنگ و ورزش را دربرمی‌گیرد؛ افزون بر این، روایت تاریخی کمیته‌ی بین‌المللی المپیک، غربی، سرمایه‌دارمحور، مردگرا، و دگرجنسگرا است. این کمیته نه تنها به کوشش‌های هماهنگ محرومان و به‌حاشیه‌رانده‌شدگانی همچون زنان، همجنسگرایان، کارگران، معلولان و کشورهای درحال توسعه بی‌اعتنا بوده بلکه گاهی در پی سرکوب و انزوای آنها برآمده است. در بهترین حالت، کمیته‌ی بین‌المللی المپیک با زیرکی کوشیده تا این گروه‌ها را زیر چتر خودگرد آورد تا بتواند آنها را مهار کند، درست مثل دوندۀ ای که تنها به این دلیل جلوتر از دیگران می‌دود که از آهنگ حرکت آنها بکاهد. بی‌تردید تحولات اجتماعی و اقتصادی قرن بیستم، به‌ویژه پیروزی ظاهری نظام سرمایه‌داری و انحصار فزاینده‌ی رسانه‌های همگانی، سلطه‌ی کمیته‌ی بین‌المللی المپیک را ممکن کرده است.

از سوی دیگر، شاید این سلطه سبب شود که کمیته‌ی بین‌المللی المپیک کمتر از گذشته دل‌مشغول غریزه‌ی «بقا» باشد و نقش فعال‌تری را در بهبود اوضاع جهان بر عهده‌گیرد. معایب انترناسیونالیسم دوکوبرتینی اندک نبود اما

یکی از محاسن‌اش این بود که بهبود وضعیت همه‌ی شهروندان جهان را وعده می‌داد. و این همان امری است که المپیک همچنان از تحقق‌اش بازمانده است. تداوم رقابت‌هایی نظیر «بازی‌های همجنسگرایان»، سلطه‌ی جنبش المپیک را به چالش می‌کشد و به ما یادآوری می‌کند که این الگوی ورزش («سریع‌تر، بالاتر و قوی‌تر») تنها یکی از گزینه‌های ممکن است و مناسب همگان نیست.

برگردان و بازنویسی: عرفان ثابتی